

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث قبل

ما در استدلالات باید روی همان صناعت فقه و اجتهاد پیش بیاوریم، ما واجب را تقسیم می‌کنیم به عینی و کفایی و در واجب عینی می‌گوئیم بر هر مکلفی واجب است و در واجب کفایی می‌گوئیم اگر من به الکفایه انجام داد از دیگران ساقط می‌شود، باید روی همین ملاک پیش بیاوریم ببینیم ادله آیا اقتضا می‌کند عینیت را، کفایت را، حالا اگر در یک روایتی بر ترک امر به معروف و نهی از منکر عذاب زیادی قرار داده شده باشد، مگر جهاد واجب کفایی نیست، آن واجب عینی که نیست بلکه به اندازه‌ای که باید به جنگ بروند باید بروند در حالی که ترک آن چه عذابی بر آن مترتب است، حتی ممکن است ما بر ترک یک واجب کفایی عقوبت بیشتر از واجب عینی باشد، اگر یک واجبی عینی شد، ملازمه ندارد که عقوبت ترکش از واجب کفایی بیشتر باشد، وجوب سلام واجب عینی است، البته در جایی که بر جمعی سلام می‌کنند کفایی است اما اگر یک نفر به یک شخص معین سلام کرد، جواب سلام بر آن شخص واجب عینی است اما اگر این جواب سلام را ترک کرد می‌توانیم بگوئیم عقوبت مترتب بر این از عقوبتی که بر تجهیز میّت، مثلاً یک میّت مسلمان روی زمین باشد و کسی نیاید او را تجهیز کند، بگوئیم چون آن واجب عینی است و این واجب کفایی، پس عقوبت بر او باید بیشتر از این باشد، اینها فقهی و صناعی و اجتهادی نیست، ما باید ببینیم ملاک و ضابطه‌ی واجب عینی آیا در امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد یا نه؟ باید بررسی این را کنیم، یا ملاک و ضابطه‌ی واجب کفایی وجود دارد.

ما در بحث گذشته ادله‌ی آنهایی که قائل به وجوب عینی بودند را خواندیم و مورد مناقشه قرار دادیم، رسیدیم به ادله‌ی کسانی که قائل‌اند به وجوب کفایی، گفتیم یک ضابطه را مرحوم سیّد ذکر کرده که آن را بحث کردیم و مورد مناقشه قرار دادیم، ضابطه‌ای که سیّد ذکر کرده.

دلیل دوم بر وجوب کفائی بودن امر به معروف و نهی از منکر

[1]

اما دلیل دوم بر واجب کفایی بودن؛ صاحب جواهر علیه الرحمه در جلد 21 صفحه 362 می‌فرماید یکی از ادله‌ی کفایی بودن سیره متشرعه است، سیره‌ی متشرعه از زمان معصومین الی زمانها هذا بر همین است که اگر یک عده‌ای متکفل شوند برای امر به معروف و نهی از منکر از عهده‌ی دیگران ساقط می‌دانند، اینطور نیست که متشرعه بگویند امر به معروف و نهی از منکر علی کلّ فرد فرد واجب است.

ما موید این سیره متشرعه را (این را خودمان می‌خواهیم اضافه کنیم) این قرار می‌دهیم که اگر واقعاً واجب عینی باشد به این معناست که این بچه‌ای که تازه به تکلیف رسیده، بگوئیم بر این هم واجب است، در حالی که ذهن متشرعه ابای از این دارد، یک سری واجبات هست که ذهن متشرعه از اینکه یک بچه‌ی تازه به تکلیف رسیده بخواهد مکلف به او باشد ابا دارد، معلوم می‌شود که اینها عینیت ندارد، حتی مثلاً در باب مبارزه‌ی با ظلم و ظالم، مقابله‌ی با ظالم، اگر بگوئیم مقابله‌ی با ظالم واجب عینی است پس باید بگوئیم همین بچه‌ای که امروز به تکلیف رسیده باید مقابله‌ی با ظالم کند، ذهن متشرعه از این ابا دارد. پس این دلیل که به نظر ما دلیل خوبی هم هست و صاحب جواهر هم به آن تمسک کرده، سیره‌ی متشرعه این است که با امر به معروف و نهی از منکر عنوان کفایی را دارد، عنوان عینی را ندارد و شاهدش هم همین مطلبی بود که ما اضافه کردیم.

دلیل سوم بر وجوب کفائی بودن امر به معروف و نهی از منکر

[2]

باز از ادله‌ای که برای کفایی ذکر شده این است که یک روایتی است مرحوم کلینی به اسناد خودش از مسعدة بن صدقة، روایت موثقه است، قال سمعت ابا عبدالله (ع) يقول مسعدة می‌گوید شنیدم امام صادق می‌فرمود و سئل عن الأمر بالمعروف و نهی عن المنکر أ واجب هو علی الامه جميعاً از امام صادق (ع) سؤال شد که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی امت واجب است؟ فقال لا، فرمود نه. فقیل له و لم چرا؟ فرمود إنما هو علی القوى المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سبیلاً، حضرت فرمود امر به معروف و نهی از منکر بر شخص قوی مطاع که حالا شاید برخی که گفتند باید امر به معروف و نهی از منکر در جایی باشد که احتمال تأثیر باشد از لفظ مطاع خواستند استفاده کنند، باید مطاع باشد، لا رأی لمن لا يطاع بگوئیم لا أمر لمن لا يطاع، لا نهی لمن لا يطاع، از این کلمه‌ی مطاع در این روایت.

فرموده إنما هو یعنی این وجوب امر به معروف و نهی از منکر علی القوى المطاع قید اول، العالم بالمعروف من المنکر، باید یک آدمی باشد که فرق بین معروف و منکر را هم بداند، لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سبیلاً آن انسان‌های ضعیف، یعنی کسی که گوش به حرف او نمی‌دهد و لا یهتدی سبیلاً، اینها نمی‌توانند راهی را ایجاد کنند و کسی را هدایت کنند و راهی برای هدایت دیگری پیدا کنند بر اینها واجب نیست.

بررسی دلایلی روایت شریفه

بعضی خواستند از این روایت استفاده کنند، پس امر به معروف و نهی از منکر برای همه وجوب عینی ندارد، اگر وجوب دارد برای کسی است که این دو تا قید را دارد، قوی مطاع، که این قوی مطاع مراد قوی بدنی نیست بلکه قوت اجتماعی و رتبی و قوت اعتباری است، نفوذ دارد، قوی به معنای نافذ است، نافذی که مطاع باشد اطاعت بشود و عالم معروف و منکر باشد، بر چنین آدمی هست. اما آنهایی که ضعیف‌اند و لا یهتدون سبیلاً، واجب نیست.

آیا این استدلال درست است؟ آیا می‌توانیم از این روایت استفاده کنیم که این واجب، واجب کفایی است و واجب عینی نیست، به نظر ما نمی‌شود استدلال کرد، یعنی نه از این روایت عینی بودن استفاده می‌شود و نه کفایی بودن، این روایت در مقام شرایط امر به معروف و نهی از منکر است، می‌گوید آن کسی که می‌خواهد امر به معروف کند، باید قوی و مطاع و عالم معروف و منکر هم باشد.

در جایی که اصلاً شرط تأثیر نداریم، می‌گوئیم در امر به معروف و نهی از منکر مطلوب شارع این است که شما بی‌تفاوت نباشید، اگر کسی گفت اصلاً فلسفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر این است که انسان‌ها نسبت به کار دیگران بی‌تفاوت نباشند این حرفهایی که امروز غربی‌ها می‌زنند که او دارد کار خودش را انجام می‌دهد به تو ربطی ندارد، درست با فرهنگ دینی ما مخالف است، من یک بحثی کردم راجع به اشکالاتی که برای منشور بیانیه حقوق بشر است، در ذهنم می‌آید یکی از اشکالات همین است که اسلام هر انسانی را نسبت به دیگری مسئول می‌داند، چطور نسبت به مریضی او، نسبت به خورد و خوراک، لباس او، بقیه ما قبول داریم مسئولیم ولی نسبت به اینکه عمل فاسدی انجام می‌دهد یا ترک واجبی می‌کند مسئول نباشیم؟!

شما اگر در باب امر به معروف و نهی از منکر تأثیر را لازم ندانید، می‌گوئید یک نفر گفت، اما دومی چرا بگوید؟ سومی چرا بگوید؟ چون فرض ما این است که تأثیر لازم نیست و می‌دانیم تأثیر هم نمی‌کند، یعنی یک وقتی هست که شما می‌گوئید امر به معروف و نهی از منکر غایتش این است که این معروف در عالم خارج واقع بشود و منکر ترک شود. فرض می‌کنیم جایی می‌دانیم که اثر ندارد و می‌گوئیم امر به معروف و نهی از منکر واجب است، اینجا چه لزومی دارد دومی و سومی بگوید، یعنی مجالی برای این مطلب نیست.

فرض دیگر که مشهور بر این قول‌اند، مشهور می‌گویند امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که احتمال تأثیر داده شود، در نتیجه جایی که انسان می‌داند این حرفش اثر ندارد اصلاً بر هیچ کس وجوبی ندارد، روی مبنای مشهور جایی که همه‌ی ما یقین داریم اثر ندارد وجوب ندارد، اگر من یقین دارم و بگویم اثر ندارد، دیگری احتمال تأثیر دارد، آنجا وجوب دارد منتهی آن هم وجوب کفایی است، یعنی ممکن است ده نفر باشند، یکی از اینها اگر بگوید اثر داشته باشد، اگر بگوئیم در همان جا وجوب عینی است باید هر ده نفرشان بگویند، لزومی ندارد.

پس اینکه اگر از گفتن من اثر نداشته باشد گفتن او اثر پیدا می‌کند این ملازمه با عینی بودن نیست، این هم باز با کفایی بودن قابل جمع است، می‌گوئیم از گفتن ما ده نفر اثری مترتب نمی‌شود پس بر ما واجب نیست روی این مبنا که احتمال تأثیر واجب است، از گفتن این ده نفر اثر دارد، می‌گوئیم به نحو کفایی باشد. اعم از این است که ما بگوئیم به نحو کفایی باشد یا عینی. پس روی این مبنا مسئله روشن شد که تأثیر باز اعم است از اعتبار تأثیر و شرطیت آن. یعنی روی قول اول که اگر گفتیم تأثیر شرط نیست می‌گوئیم اعم از کفایی و عینی است، تأثیر شرط هست اعم از کفایی و عینی. اینکه بگوئیم این حتماً ملازم با عینیت دارد نه، شما شاید این را بخواهید بفرمایید که شارع مطلوبش این است که همه امر می‌کنند، از کجا چنین چیزی را احراز می‌کنید؟

جمع بندی بحث تا کنون:

پس تا اینجا نتوانستیم دلیلی برای عینیت بیاوریم و این ادله‌ای که برای کفایی بودن هست عمده‌اش همان سیره‌ی متشرعه و آیه‌ی شریفه بود که ذکر کردیم، ببینید مثلاً بعضی گفتند دلیلی بر اینکه واجب کفایی است این است که چون غرض ردّ القبیح و التحریک علی الطاعة است، لیقع المعروف و یرتفع المنکر من غیر أن یكون لخصوص المكلف فی ذلک دخل، من قبلاً عرض کردم اساساً در باب امر به معروف و نهی از منکر ممکن است مطلب خود امر کردن باشد، شارع ثانیاً و بالعرض می‌خواهد به این برسد که آن شخص معروف را انجام بدهد ولی خودش اولاً و بالذات اینکه کسی بیاید امر به معروف کند مطلوب اولی برای شارع است.

[3] روایتی از امیرالمؤمنین(ع) هست که فرمود امرنا رسول الله(ص) أن تلقى أهل المعاصى بوجه مكفهره، روایت این است که امیرالمؤمنین(ع) فرمود پیغمبر(ص) امر کرده که ما با اهل معاصی با وجوه عبوس برخورد کنیم، ملاقاتمان با آنها با وجوه عبوس باشد و با آنها خوشرو نباشیم.

برخی همین روایت را دلیل قرار گرفتند و دلیل قرار دادند برای اینکه ما بیائیم در اینجا تفصیل بدهیم بگوئیم امر به معروف و نهی از منکر در مرحله‌ی بدوی‌اش عینی است یعنی کراهت قلبی، عبوس کردن ظاهری، این عینی است در یک مجلسی که کسی گناه می‌کند هر کسی که در آنجاست باید با یک قیافه‌ی ترش و عبوس با این برخورد کند اما مراحل بعدی‌اش کفایی است.

ظاهراً بعضی خواستند بگویند صاحب جواهر چنین نظری دارد، بعضی می‌گویند و قد مال إليه صاحب الجواهر که بگوئیم الإنكار القلبی فهو عینی عن المكلف، ولی مراحل بعدی‌اش که برخورد و زدن باشد کفایی است. دلیلشان همین روایت است حالا آیا این روایت دلالت دارد بر اینکه واقعاً در مقام این است که همه با اهل معاصی با این وجوب باید برخورد کنند، یا نه؟ اگر کسی گناهی کرد در مجلس دو نفر نسبت به او ترش شدند، اثر خودش را هم می‌کند، سومی و چهارمی هم باید این کار را بکنند؟ اگر صد نفر در مجلس هستند همه این کار را کنند؟ نه، به نظر من آنچه از روایت استفاده می‌شود این است که اصل اینکه این ببیند برخورد بدی با او شد، اما اینکه تماماً بیاید امرنا رسول الله (ص) أن تلقى أهل المعاصى بوجه مكفهره. فعلاً از این روایت عینیت را حتی نسبت به ترشروی ظاهری و عبوس بودن ظاهری نمی‌شود استفاده کرد. بگوئیم اگر یک کسی منکری انجام داد این چنین است.

ثانیاً نکته دیگر اینکه این اهل المعاصی یعنی کسی که کارش فقط معصیت است، الآن یعنی استدلال به این روایت اعم از مدعاست، مدعای ما این است که حالا اگر کسی معصیتی انجام می‌دهد این شاید برای اولین بار است که انجام می‌دهد آیا این آدم هم باید با وجوه مکفهره برخورد کرد، اگر از روایت ما عینیت را استفاده کنیم یعنی باید تعبیر بیاوریم که اخص است، اگر استفاده کنیم نسبت به خصوص اهل معاصی است، یعنی آنهایی که کارشان فسق و فجور است، آدمی است که دائم الخمر است، همه باید با وجوه مکفهره برخورد کنند، با آدم رباخوار باید با وجوه مکفهره برخورد کنند و اساساً شاید اینکه امیرالمؤمنین از پیامبر (ص) نقل کرده برای اینکه این آدم‌هایی که کارشان فسق و فجور است، امر به معروف و نهی از منکر هم در اینها اثری ندارد اما باید در جامعه‌ی مسلمین با اینها همه برخورد تند و عبوس داشته باشند. پس ملاحظه کردید که این روایت اصلاً ارتباطی به بحث امر به معروف و نهی از منکر ندارد و فقط برای گروه خاصی است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 21، ص: 362: كما أنه يمكن القطع بملاحظة السيرة المستمرة في سائر الأعصار والأمصار بعدم الوجوب العيني فيهما، و لذا يكتفي ذو القدرة عليهما بإرسال من يقوم بهما عن مضيه بنفسه و عن مضى غيرهم ممن هو مشترك معهم في التكليف كما هو واضح.

[2] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 5، ص: 60: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبٌ هُوَ عَلَى الْأُمَّةِ جَمِيعاً فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْقَوِيِّ الْمُطَاعِ الْعَالِمِ بِالْمَعْرُوفِ مِنَ الْمُنْكَرِ لَا عَلَى الضَّعِيفِ الَّذِي لَا

يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَيَّ مِنْ أَيْ يَقُولُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ لَمْ يَقُلْ عَلَى أُمَّةٍ مُوسَى وَ لَا عَلَى كُلِّ قَوْمٍ وَ هُمْ يَوْمِنَا أُمَّةٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ الْأُمَّةُ وَاحِدَةٌ فَصَاعِدًا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ يَقُولُ مُطِيعًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ ذَلِكَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَةِ مِنْ حَرَجٍ إِذَا كَانَ لَا قُوَّةَ لَهُ وَ لَا عُذْرَ وَ لَا طَاعَةَ قَالَ مَسْعَدَةُ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ص إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ مَا مَعْنَاهُ قَالَ هَذَا عَلَى أَنَّ يَأْمُرُهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يُقْبَلُ مِنْهُ وَ إِلَّا فَالَا.

[3] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج5، ص: 59: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ.